

و توفیق عمل انده هندی و توفیق عمل در هند و اصلاح احوال مردان مجرب و مکرر دانند و دولت  
صحت در وستان خدای تعالی در زیادت و وظیفه آرا و اجتناب بحای بنا و درند  
و ابو عثمان گفته است مجربین الفضل بسا از الرجال یعنی نقاد من بلشت شیخ الا  
گفتند که ابوبکر واسط کوبید و از دیگران اندک چو کایت کشیدگی از آن ابنت گفت  
مجربین الفضل گفت آن چیز که بود وی همه نیکو بینها نیکو شود و به نبود وی همه  
زشتها زشت شود آن استقامت است شیخ الاسلام گفت سخن نیکو گفتند  
گما ائمت یکی مصطفی باصل الله علیه و سلم گفت سر و صیتی کن گفت قال امنت  
بالله ثم استخبر نیکوی که یکی و بران سپای و محمد فضل نیکو بود یعنی یه انوار کسی که  
بیا یاها و درها قطع میکند تا رسد بخانه وی و اینجا آتا با بسیا پسینچ اوادی  
نفس و هو را قطع کند تا ببل رسد و آثار و ورد کا خود بسند و هنر وی گفته  
چون سریدای سنی که طلب زیادت دنیا یکتا آن نشان اذبار و کونساری او نیست  
و هنم وی کویلا عرف الناس بالله استدم مجاهدة فی اماره و انبهم لسنه بقیه  
یعنی تر کرین اهل معرفت مجتهدترین ایشا نا باشند داری شریعت و راغب ترین  
ایشان در حفظ سنت و هر که کجی نزد بکر بود بر امتثال امرش چرین نبود و هر که  
دو نواز متابعت رسول صلی الله علیه و سلم معضرت و وی را از زهد پرمسید  
گفت چشم نقصان در دنیا کرسیتن و با عرض زوی عزیز کای زبستان مجربین

روایتی است که در کتب معتبره نقل شده است که ابوبکر و عمر و عثمان و علی و اهل بیت با صلوات الله علیهم اجمعین در روزی که در کعبه بودند و در میان آن بزرگواران گفتند که ما را چه سود و ما را چه زیاده اگر ما را از دنیا ببردند و ما را از دنیا ببردند و ما را از دنیا ببردند و ما را از دنیا ببردند

از کجا ریشنا میخ استن با ابوتاب تختی و اید خضر و به و از جلا جینت داشته  
بسیار داشت وی داتصا بنین سبها دست و کرامات ظاهر انده بیان هر کجا میچین  
ختم المولایات و کتاب الشیخ و نواد را اصول و جزاین کتابها ی ذکر تزییف کرده است  
و در علوم ظاهری هنر و نیکو است و نقض بری ابتلا کرده بود اما عمر وی  
با تمام آن و فاکر د و وی صحبت داختر است علیه السلام بز دیک وی آمدی  
و واقها از یکدیگر پس رسیدی صاحب کشف المحجوب کوبید که وی سخت معر  
بند دیک و محتاجیدی و واقها از یکدیگر پس رسیدی صاحب کشف المحجوب من حکمی  
دلوا ستدا و اوست و شیخ من گفتی که محمد در تبسیه است که در عالم هیندا دار  
وی گفته است ماصتف جرفا من ند بیرون لایسب الی شی من لیکن کان اذا  
اشدد علی و فنی اسقلبه و هنم وی گفته است من جهل و صاف العبودیه فیهی  
باوصاف العبودیه فیهو باوصاف الی بوسیه اجهل یعنی هر خود را شناسا سدا و  
چون شناسا و هم وی گفته حقیقت دوستی تعالی دوام ائس است پارو  
و سئل عن صفة الذات و الفعل فقال کل ما یجمل لزیاده و النقصان فهو من  
صفات الفعل و کل ما لا یقع علیه الزیاده و النقصان فهو من صفات الذات  
الذات و سئل عن الاشارة لاختیار حفظ عمیر علی حفظ نفسه و قال فی البیان  
الیقین استقر القلب علی الله تعالی و علی قلبه و امره و قال فی المنکر المشکک لعلق  
المنکر حضرت خواجه با السخی و الدین خجاری المعروف بنقشبند

نعمت نفس کبیر جوی از روی تامل و در آن وقت  
کسی تصدیق من نیست مندی که کجی و کجی و کجی و کجی  
شای کرفت و کجی و کجی و کجی و کجی و کجی و کجی  
ساختی و آن است که سنی با

یعنی و بر رسیدند که فرمود است ذاتی  
وصفت مثل چیست جواب گفت همه قابل  
تقدیر است صفت فعل است چون ایجاد و  
همه قابل تقدیر نیست و صفت برایت است  
صفت ذاتی است چون علم و قدرت  
یعنی و از ایشا رسیدند که گفت اختیار چو نیست  
میخند  
و گفت در هر نفسی که علامت صفت قرار  
کوفتن دست بر می سبازد و کف تا و قوا  
وی و از اندیشه و فرمان بیرون ماندن چ  
گفتند در کجی که شایسته بود در  
بسیار چیزها در این علم و ایم